

بازگشت به دوران کودکی

فریدون راد



نام کتاب:

وقتی خواهر کوچولوی آتیش پاره من آتیش نمی سوزاند -
 باز هم داستان هایی از خواهر کوچولوی آتیش پاره من -
 خواهر کوچولوی آتیش پاره من و دوستانش -
 خواهر کوچولوی آتیش پاره من و هری شیطونه -
 خواهر کوچولوی آتیش پاره من

نویسنده: دوروتی ادواردز

مترجم: پیمان طهرانیان

تصویرگر: شرلی هیوز

ناشر: هرمس - کتاب های کیمیا

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۷

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۷۱ - ۸۶ - ۹۳ - ۸۵ - ۱۱۲ صفحه

بها: ۱۴۰۰ - ۱۴۰۰ - ۱۸۰۰ - ۱۵۰۰ - ۲۰۰۰ تومان



معمولاً مجموعه داستان های چند جلدی که عناوین مستقل و جداگانه ای دارند، حین اشتراک در وجوه کلی موضوع، نشانگر برخی ویژگی های جداگانه و متمایز و یا دارای حجم زیاد هستند که بر اساس معیارهای نقد ساختاری نمی توان آن ها را با هم و در یک مجلد انتشار داد و اگر یک مجموعه چند جلدی حائز چنین خصوصیتی نباشد، در آن صورت تکثیر و یا تقطیع بی دلیل آن به چند جلد غیر منطقی است؛ مگر آن که هدف فقط آسانی خواندن و کاربری آن ها باشد که البته دلیل چندان مقبولی نیست.

مجموعه داستان‌های پنج جلدی، به قلم «دوروتی ادواردز» که حول کاراکتر محوری «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره» نوشته شده‌اند، هیچ الزامی غیر از مورد اخیر برای چند جلدی شدن آن‌ها وجود ندارد؛ زیرا نگره متفاوتی نسبت به رخدادها و آدم‌ها و مکان‌ها وجود ندارد و اساساً همین هم یکی از جنبه‌های «هم‌گونی» و «هم‌پوشی» نگرش غالب نویسنده به اجزا و عناصر داستان‌هاست. برای اثبات این موضوع، باید افزود که صرف نظر از تفاوت رخدادهای داستان‌ها که به بهانه‌های روایی خود داستان‌ها مربوط می‌شوند، خواندن یکی از مجموعه‌ها- هر کدام که باشد- هم‌گونی سریالی مجموعه‌های دیگر را لو می‌دهد؛ چون طرح کلی همه آن‌ها یکسان است و جالب‌تر آن که حتی نوع روایت و ساختار داستان‌های مجموعه‌ها هم به هم شباهت دارند و نکته خاص و متفاوتی در آن‌ها نیست.

عارضه دیگری هم در این مجموعه‌ها به چشم می‌خورد که به خود داستان‌ها مربوط می‌شود: نویسنده اغلب هر داستانی را با عبارت‌های مشابه «وقتی دختر کوچکی بودم و خواهر کوچولوی آتیش‌پاره‌ای داشتم...» شروع می‌کند که برای بیان شفاهی داستان‌ها که با فواصل زمانی معین در رادیو پخش می‌شده، مناسب به نظر می‌رسد، اما برای چاپ آن‌ها در کتاب که عملاً فواصل زمانی از بین رفته، بسیار نامناسب و ناشیانه جلوه می‌کند. در ضمن، داستانک‌ها که به تعداد قابل توجهی پشت سر هم روایت شده‌اند، در کل چیزی جز یک رمان تقطیع شده نیستند که روایتگر آن‌ها با توجه به محدودیت‌های زمانی و نوبتی بودن داستان‌های رادیویی، آن‌ها را به شکلی پاره پاره بازگو می‌کند.

با توجه به موارد فوق و با در نظر گرفتن این که «دوروتی ادواردز» هیچ‌یک از این مجموعه داستان‌ها را با اعداد، حروف یا نشانه‌هایی اولویت یا ترکیب‌بندی نکرده و مشخص نیست که اولین و آخرین داستان‌ها کدامند، می‌توان بررسی نوبتی پنج جلد را به‌طور «رندوم» با یکی از آن‌ها شروع کرد و ما برای این کار، از مجموعه «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من» شروع می‌کنیم.

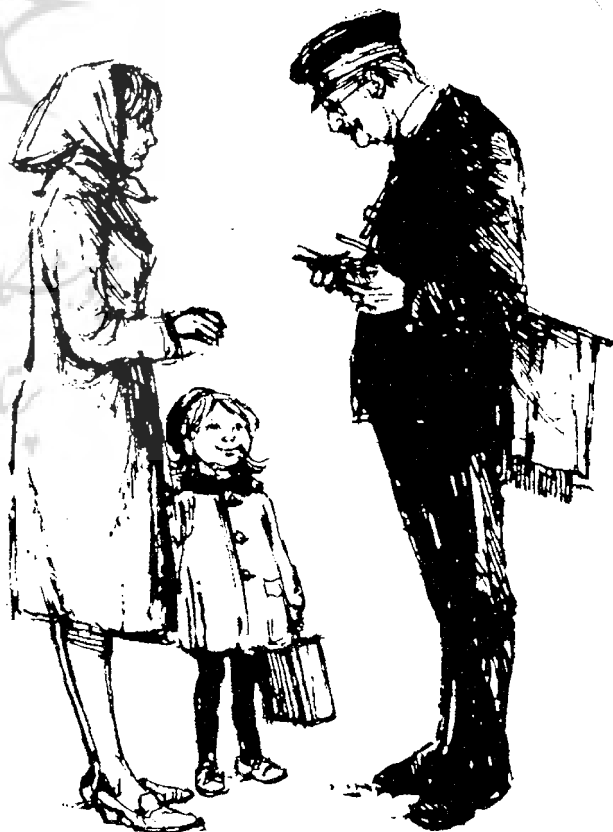
نویسنده می‌کوشد از طریق «خاطره‌گویی»، توضیحاتی درباره خواهر کوچولویش به خواننده بدهد، اما سعی می‌کند این خاطره‌گویی لحن و شیوه‌ای داستانی داشته باشد. او برای رسیدن به این ایده‌آل نظری خود، با روایت خاطره‌ها و انعکاس اعمال و رفتار خواهر کوچولویش که هیچ اسمی ندارد و فقط با عنوان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره» معرفی می‌شود، در صدد است او را برای مخاطبانش «شخصیت‌پردازی» کند. به عبارتی، او این پیش‌شرط را الزامی می‌داند که خواننده به خصوصیات و خلیقات قهرمان داستان‌هایش پی ببرد تا همه داستان‌های زندگی او را که پُر از رخدادهای ریز و درشت هستند، باور کند.

آن چه در وهله نخست برجسته به نظر می‌رسد، تلاش آگاهانه نویسنده برای متمایز جلوه دادن خواهر کوچولوی خود است. او بعد از هر حادثه یا خاطره‌ای، مخاطب را به قضاوت می‌طلبد و وادارش می‌کند حتماً در مورد نتیجه‌گیری‌های او ببیند و آن‌ها را بپذیرد تا بعد از متقاعد شدن، با هم (نویسنده و مخاطب) داستان‌های دنباله‌دار را پی بگیرند. او در اولین صفحه مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من»، صراحتاً به این ترفند متوسل می‌شود:

«باید سعی کنید خواهرم را با یک بیسکویت شکلاتی یا یک بستنی یا یک آب‌نبات کنشی تصور کنید تا بتوانید او را سر حال سر حال مجسم کنید... همه سعی‌تان را بکنید... خوب، حالا یک دختر بچه قیراق و سر حال نمی‌بینید؟... حالا می‌خواهم داستان‌هایی درباره او برای‌تان تعریف کنم و فکر کنم از آن‌ها بدتان نیاید.» (صفحه ۱)

با خواندن سطور فوق، آن هم در آغاز یکی از مجموعه داستان‌ها، ظاهراً به این نتیجه اولیه می‌رسیم که گویا «دوروتی ادواردز» داستان‌هایش را اولویت‌بندی کرده، اما واقعیت چیز دیگری است که تا حدی تعجب‌برانگیز هم به نظر می‌رسد. وقتی همه مجموعه داستان‌ها را می‌خوانیم، می‌بینیم که چهار جلد دیگر نیز با آغازی مشابه و حتی برخی با عبارت اولیه «روزی روزگاری، وقتی من...» شروع می‌شود. این شگفتی با شباهت آشکار جملات آغازین هر کدام از داستان‌ها، به شکل غیر قابل انتظاری مضاعف می‌شود.

«دوروتی ادواردز» برای ایجاد انگیزه‌های عاطفی در خواننده، به شکل مداخله‌جویانه و جانبدارانه‌ای از عنصر «تلقین» هم کمک می‌گیرد تا خواهر کوچولویش را که در دل خودش جایگاه عاطفی بالایی دارد، با همه خوبی‌ها و بدی‌هایش در قلب و ذهن خواننده جای دهد: «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره‌ام یک ذره هم در پوشیدن لباس کمک نکرد و





**داستانکها که
به تعداد قابل
توجهی پشت سر
هم روایت شده‌اند،
در کل چیزی
جز یک رمان
تقطیع شده
نیستند که
روایتگر آنها
با توجه به
محدودیت‌های
زمانی و نوبتی
بودن داستان‌های
رادیویی، آنها را
به شکلی
پاره پاره بازگو
می‌کند.**

حتماً خودتان می‌دانید که معنی این کارش چه بود» (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من، صفحه ۸)، «خواهر کوچولوی من اصلاً نمی‌ترسید. او اولین نفری بود که جلو رفت و خودش هم تنهایی سوار شد و هیچ‌کس هم بلندش نکرد. می‌بینید چه خانمی شده بود برای خودش!» (همان مجموعه، صفحه ۱۰)، «خواهید دید که خواهر کوچولویم خوبی‌هایی هم داشت» (همان مجموعه، صفحه ۲۶)، «خواهر کوچولوی آتیش‌پارهام به خانه خانم کاکائو جونز می‌رفت تا با هم شیرکاکائو بخورند، می‌بینید برای دیدن هم چه فکر قشنگی کرده بودند!» (همان مجموعه، صفحه ۷۰)، «خواهر کوچولویم هم پایه‌پای ما نرمش کرد و آن‌قدر صاف ایستاد و آن‌قدر دست‌هایش را خوب از هم باز کرد که خانم معلم به او گفت که بیاید جلو و بچه‌ها را نرمش دهد. می‌بینید؟ داشت برای خودش بچه خیلی خوبی می‌شد» (همان مجموعه، صفحه ۸۵) و...

او به کمک این «مقدمه‌چینی‌های عاطفی»، فضایی کنش‌مند و انگیزشی ایجاد می‌کند تا خواننده با توجه به تأیید قطعی و نظری او، در واقعی بودن آن‌چه می‌خواند، تردید نداشته باشد. در ضمن این ترفند داستانی، به مجموعه جنبه‌ای شفایی و نظری هم می‌بخشد. چنین خصوصیتی را در جلدهای دیگر این مجموعه داستان‌ها نیز مشاهده می‌کنیم (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من و هری شیطونه»، صفحه‌های ۳۴، ۵۰، ۵۳ و ۶۶)، (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من و دوستانش»، صفحه‌های ۵، ۹، ۱۳، ۵۵، ۵۷، ۶۸ و ۷۰)، (مجموعه داستان «باز هم داستان‌هایی از خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من»، صفحه‌های ۳، ۷، ۱۰، ۴۸، ۵۵ و ۶۰).

نویسنده گاهی نیز در صدد است که به‌طور عمدی ذهن و عواطف خواننده را با حوادث داستان درگیر کند و برای این کار، با پرسش از مخاطب او را از بی‌تفاوتی برحذر می‌دارد و حتی کنجکاوش می‌سازد تا رخدادها را پی‌گیری کند. این پرسش‌ها نوعی تلقین ضمنی هم به حساب می‌آیند: «حالا می‌خواهید به شما بگویم که چرا خواهر کوچولوی آتیش‌پارهام دلش نمی‌خواست صبحانه‌اش را بخورد؟» (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من»، صفحه ۸)، «خانه که رسیدیم، اگر گفتید چه دیدیم؟» (همان مجموعه صفحه ۱۲)، «می‌خواهید به شما بگویم چه‌طوری این کار را کرد تا اگر خواستید شما هم یک امتحانی بکنید؟» (همان مجموعه، صفحه ۲۴)، «و حدس می‌زنید چه کار کرد؟» (همان مجموعه، صفحه ۶۱)، «به نظرتان فکر خوبی نبود؟» (همان مجموعه، صفحه ۶۲)، «حدس می‌زنید خواهر کوچولوی من چه کار کرد؟... کاری بدتر و وحشتناک‌تر از این را می‌توانید تصور کنید؟» (همان مجموعه، صفحه ۶۶)، «می‌دانید چرا؟ دوست دارید دلش را بدانید؟» (همان مجموعه، صفحه ۶۹)، «و می‌دانید خواهر کوچولوی من چه گفت؟» (همان مجموعه، صفحه ۷۸)، «و حدس می‌زنید بعدش چه شد؟» (همان مجموعه، صفحه ۷۹)، «می‌دانید خواهرم چه کار کرد؟» (صفحه ۸۲) و... چنین پرسش‌هایی در چهار جلد بعدی نیز به‌وفور وجود دارد: (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من و هری شیطونه»، صفحه‌های ۳۶، ۴۲، ۵۶، ۸۲ و...)، (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من و دوستانش»، صفحه‌های ۳۶، ۵۰، ۶۲، ۷۰، ۷۳، ۸۲، ۸۵ و ۹۵)، (مجموعه داستان «وقتی خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من آتیش نمی‌سوزاند»، صفحه‌های ۲۰، ۴۰، ۴۷ و ۷۱) و (مجموعه داستان «باز هم داستان‌هایی از خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من»، صفحه‌های ۴، ۶، ۱۰، ۲۰، ۲۶، ۳۲، ۳۴، ۳۸، ۴۶، ۵۶ و...)

شیوه بازگویی و نقل داستان، اساساً به روایت شفاهی می‌ماند؛ زیرا نویسنده مخاطبانش را اغلب در برابر خود می‌بیند و این البته با توجه به این‌که داستان‌ها را از طریق رادیوی «بی.بی.سی» روایت می‌کرده، چندان جای سؤال ندارد. با همه این‌ها، پرسش‌های قبلی و سؤالاتی این‌چنینی که در بطن متن جای داده شده‌اند، خصوصیت غیر نوشتاری داستان‌ها را به اثبات می‌رسانند:

«خانه که رسیدیم، اگر گفتید چه دیدیم؟ خواهر کوچولوی آتیش‌پاره‌ام را که پشت میز نشسته بود و عصرانه‌اش را می‌خورد. او قبل از ما رسیده بود و اگر گفتید چه‌طوری؟ یک پلیس مهربان پیدایش کرده بود و با ماشین بزرگش آورده بودش خانه.» (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من، صفحه ۱۲)»

«دوروتی ادواردز» می‌کوشد متناسب با سن و سال کاراکتر داستان، برخی کاردستی‌ها را نیز ضمن داستان‌گویی آموزش دهد و به فضای کودکانه اثر کمک کند:

«خانم کاکائو جونز یک جفت میل بافتنی خمشدنی با کمی کاموا به خواهرم قرض داد و به او یاد داد که چه‌طور بافتنی بیافد. این بود که خواهر کوچولوی من با دقت زیاد یاد گرفت که چه‌طور نخ را دور میل کند و با دقت زیاد یاد گرفت که چه‌طور آن را بیرون بکشد تا یک "دانه" درست شود و با دقت زیاد یاد گرفت که چه‌طور پشت سر آن دانه بعدی را درست کند، تا این‌که توانست جدی جدی برای خودش یک پا، بافتنی‌باف شود.» (همان مجموعه داستان، صفحه ۷۲)

او به برخی بازی‌ها هم اشاره می‌کند و این سبب می‌شود به رغم آن‌که هرگز به سن و سال خواهر کوچولویش اشاره نمی‌کند، تصور دقیق‌تری از مضمون «کوچولو» بودن کاراکتر به ذهن خواننده متبادر شود:

«با خیال زندگی روی جزیره بازی قشنگی می‌کردند. کامیون اسباب‌بازی هری را پُر می‌کردند و از کُپه شن بالا و پایین می‌بردند و شن‌ها را کنار جزیره خالی می‌کردند تا این‌که کپه صاف صاف شد. بعد توی شن‌ها چند تا سوراخ درست کردند و چند تکه چوب فرو کردند که مثلاً دارند درخت می‌کارند. بعد هری رفت تا باز هم چوب خشک جمع کند.» (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من و هری شیپونه»، (صفحه‌های ۲ و ۳)

«خانم کلارک با خواهر کوچولویم "اسب‌بازی" کرد. بعد دست تپُل و کوچولوی خواهرم را گرفت و با هم "عمو زنجیرباف" بازی کردند.» (همان مجموعه داستان، صفحه ۶۰)

اکثر مطالب و محتوای مجموعه داستان‌ها «خاطرات دوران کودکی» است و نویسنده برای آن‌که آن‌ها را به داستان تبدیل کند، به‌طور ضمنی به نقد کاراکتر و نیز رخدادها می‌پردازد تا اهمیت و اعتبار آن‌ها و نیز میزان باورپذیری‌شان را ارتقا ببخشد. در ضمن، به این طریق شیوه روایت را از یک‌سویگی و حالت گزارشی به در می‌آورد؛ طوری که حوادث از کنش‌مندی داستانی برخوردار می‌شوند. این ویژگی‌ها گرچه خاطرات را به داستان تبدیل می‌کند، آن‌ها را هم‌چنان شفاهی و رادیویی جلوه می‌دهد:

«خواهر کوچولوی آتیش‌پاره‌ام طاقتش را نداشت که ببیند عمو جان‌ش غیر از او کس دیگری را هم دوست دارد و دلش نمی‌خواست که آن آقای قد بلند عمو جان‌ش را دوست داشته باشد. دخترِ حسودی بود. این خواهر من و حسادت اصلاً چیز خوبی نیست، مگر نه؟ چه خوب که شما بچه‌های حسودی نیستید.» (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من و دوستانش، صفحه ۷۱)

نویسنده کوشیده برای هر حادثه و رخدادی نتایج اخلاقی و تربیتی بگیرد و بدین ترتیب، علاوه بر تأکید بر داده‌های کتاب، در مخاطب انگیزه و اشتیاق بیشتری ایجاد می‌کند. او به موضوعات ساده، بدیهی و معمولی روی می‌آورد (و می‌کوشد به کمک بیانی داستانی، آن‌ها را گیرا و قابل توجه نشان دهد:

«خواهرم گفت: "چه خوب شد که پالتویت اَجَق و جَفَقی بود. اصلاً حوصله شب خوابیدن توی جزیره را نداشتم." وقتی آن‌ها به خانه رسیدند، مادر هری گفت: "خوبی‌اش این است که لااقل با این پالتو هیچ‌وقت گم نمی‌شوی. حسابی توی چشم می‌زند. به نظرم بد نیست وقتی می‌روی پارک یا هر جایی که معمولاً وقتی می‌روی گم می‌شوی، تنت کنی." ... و هری هم همیشه به این حرف مادرش گوش می‌داد. بعضی روزها هم وقتی او و خواهرم توی پارک بازی می‌کردند، هری می‌گذاشت خواهرم پالتویش را تنش کند تا بتواند با خیال راحت لای بوته‌ها برای خودش بازی کند و هیچ‌وقت هم گم نشود.» (مجموعه داستان «وقتی خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من آتیش نمی‌سوزاند»، صفحه ۶۲)

شیوه بیان نویسنده با سن و سال فعلی‌اش جور در نمی‌آید و به لحن و حالت عاطفی یک خواهر کمی بزرگ‌تر در همان دوران کودکی شباهت دارد. این خصوصیت، با توجه به کاراکتر اصلی داستان‌ها که یک کودک است، نوعی ویژگی محسوب می‌شود؛ زیرا زمینه‌های لازم را برای قرار گرفتن خواننده در فضای عاطفی و سنی آن دوران به سهولت فراهم می‌آورد:

«خواهر کوچولویم طوری وانمود می‌کرد که انگار گوشش به داستان نیست. می‌بینید چه دختر





لوسی بود؟ با عروسک کهنه‌اش، گل‌گلی، بازی می‌کرد؛ وانمود می‌کرد که دارد با آن مامان بازی می‌کند، اما واقعیتش این بود که گوش می‌کرد و گوش می‌کرد و یک کلمه از حرف‌های عمه جان را هم نشنیده نمی‌گذاشت. می‌دانید از کجا فهمیدم که او گوش می‌کرد و گوش می‌کرد؟ الان می‌گم. خواهر کوچولویم شب‌ها توی تختخوابش داستان‌ها را از اول تا آخر دوباره برای گل‌گلی تعریف می‌کرد.» (مجموعه داستان «باز هم داستان‌هایی از خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من»، صفحه‌های ۵ و ۶)

چون داستان‌ها ظاهراً به یکی از اعضای خانواده نویسنده مربوط می‌شوند، تمام آدم‌ها و مکان‌ها در محدوده جغرافیایی معینی قرار دارند و از این‌رو، اکثر کاراکترها شناخته شده‌اند و معمولاً هر کدام در چندین داستان ظاهر می‌شوند. در این زمینه، می‌توان به خانم و آقای کاکائو جونز و نیز هری شیطونه اشاره کرد که همسایگان کاراکترمحوری داستان‌ها به شمار می‌روند. این خصوصیت، سبب شده که همه خاطره‌ها به همدیگر مرتبط باشند و ذهنیات و انگیزه‌ها و تأثیرات عاطفی و تربیتی خاصی را در یک چارچوب محدود و معین به مخاطب ارائه دهند.

گاهی آموزه‌های داستان‌ها در شناخت برخی ابزارها و انواع اشیا و نیز آموزش آشپزی و شیرینی خلاصه می‌شود و گاهی هم شامل اشاره به برخی مراسم، جشن‌ها یا مناسک مذهبی کلیسا است:

«در گوشه‌ای از کلیسای سرد قدیمی، یک نفر آغلی چوبی ساخته بود با آخوری پُر از کاه و پوشال. مجسمه‌ای از مریم و مجسمه‌ای از یوسف قدیس در دو طرف آخور بود و روی پوشال‌ها مجسمه کوچکی بود از مسیح نوزاد.» (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من و هری شیطونه»، صفحه ۳۵)

به علت تعدد داستان‌ها و موقعیت‌هایی که به دوران کودکی تعلق دارند و نیز چگونگی ارتباط کاراکترمحوری اثر با محیط و آدم‌های پیرامونش و نیز به سبب واکنش‌های رفتاری کودکان و دیالوگ‌های مناسب چنین کاراکتری، نویسنده موفق می‌شود به کمک این پنج مجموعه داستان ۴۴۷ صفحه‌ای، کاراکتر «خواهر کوچولو» را شخصیت‌پردازی کند.

نوع واکنش‌ها و گفتارهای خواهر بزرگ‌تر هم که در ارتباط با به قیاس درآوردن اعمال و رفتار خواهر کوچولو در داستان بازتاب می‌یابد، تا حدی به شخصیت‌پردازی خود او نیز منجر می‌شود و خواننده روابط عاطفی و واکنش‌های رفتاری آنان را می‌تواند به خوبی مجسم کند. همه این‌ها نتیجه روایت دقیق و حساب شده نویسنده یا همان خواهر بزرگ‌تر است که از هر فرصت و موقعیتی برای تصویر کردن درونیات خواهر کوچولویش استفاده می‌کند:

«خانم جونز به خواهرم گفت: "انگشتت را مک نزن فسقلی. به جایش برایم بگو مامان، بگو بابا."

و حدس می‌زنید خواهرم چه کار کرد؟ خواهر کوچولوی

بانمکم انگشتش را از توی دهنتش درآورد و گفت: "دونز"

با صدای خیلی بلند گفت: "دونز"

دقیقاً همین‌جوری، و خانم جونز هم طوری ماتش

برده بود که سید لباس‌های شسته خیسش از دستش

افتاد زمین. خواهرم یک بند می‌گفت: "دونز، دونز، دونز"

چون نمی‌توانست بگوید "جونز" و خانم جونز هم به قدری

خوشحال شده بود که رخت‌های خیسش را همان‌طور ول

کرد روی زمین و دوید سراغ آقای جونز تا بیاید و با گوش

خودش بشنود. «مجموعه داستان «وقتی خواهر کوچولوی

آتیش‌پاره من آتیش نمی‌سوزاند» (صفحه ۳ و ۵)

از آن‌جا که موضوع داستان‌ها عام شمول است و اغلب آن‌ها با اندک

تفاوت‌هایی در دوران کودکی همه رخ می‌دهد، لذا آشنایی دوباره با مضامین

آن‌ها، حتی برای خوانندگان بزرگسال هم جالب است و بزرگسالان می‌توانند

چگونگی دوران کودکی خود را با طی شدن چنین دورانی در محل جغرافیایی

کاراکتر داستان، مقایسه و همزمان واکنش‌های رفتاری و گفتاری والدین و



اطرافیان را با چنین کودکی ارزیابی کند. به علاوه، بد نیست از خود بپرسند که اگر این کاراکتر محوری «پسر» بود، چه تغییرات احتمالی در نوع رخدادهای، رویکردها و واکنش‌ها روی می‌داد، در این زمینه، وجود پسر بچه‌ای مثل «هری» در برخی از داستان‌های این مجموعه‌ها، می‌تواند الگویی مثال‌زدنی به حساب آید.

هیچ‌کدام از داستان‌ها پیرنگ پیچیده و غامضی ندارند و همه به کمک فلاش‌بک و استفاده از روایت خطی شکل گرفته‌اند که مناسب گروه سنی مورد نظر نویسنده است. در ضمن، طرح ساختاری هر داستانی در اصل به خودِ حادثه مربوط می‌شود و ارتباط چندانی با طرح ذهنی یا تخیلات نویسنده ندارد، اما از لحاظ شیوه بیان باید یادآور شد «دوروتی ادواردز»، جز در شرایط الزامی و نیز مواردی که به راوی، یعنی خود او مربوط می‌شود، از شیوه روایی صرف استفاده نمی‌کند و می‌کوشد آن‌چه را به کاراکتر «خواهر کوچولو» و دیگران مرتبط است، تا حد امکان به صورت نمایشی، زنده و مستقیم و با استفاده از

گفت‌وگوهای رودررو نشان دهد:

«پدرم گفت: "فکر کنم هنوز آن‌قدر دختر خوبی نشده که تنهایی بروم سفر."

و من گفتم: "تنهایی توی قطار می‌ترسد."
چون اگر یادتان باشد، خواهرم از آدم‌های غریبه می‌ترسید.
اما خواهر کوچولویم گفت: "ولی من دوست دارم خودم تنهایی بروم تعطیلات، هم بزرگ شده‌ام، هم دیگر از چیزی نمی‌ترسم، می‌خواهم بروم!"
مادرم حرفی نزد و پدرم حرفی نزد و من هم حرفی نزد و خواهر کوچولویم که فهمیده بود اوضاع از چه قرار است، گفت: "الان دختر خوبی نیستم، اما اگر بگذارید بروم، می‌شوم مثل یک دسته گل."

این بود که پدر و مادر گفتند که اگر او دختر خوبی بشود، می‌تواند برود. خواهرم دختر خوبی شد. تمام هفته را، نه نق زد و نه ریخت و پاش کرد و نه با صدای بلند حرف زد و آخر هفته که شد، بار و بندیش را بست و رفت؛ تنهای تنها... و این یکی از هیجان‌انگیزترین اتفاقاتی بود که برای خواهرم افتاد.»
(مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من و دوستانش»، صفحه ۱۲)
تصویرگر داستان‌ها، «شرلی هیوز» نیز با طراحی تصاویر خاص برای داستان‌ها، به تجسم کاراکتر خواهر کوچولو و موقعیت‌ها و موضوع‌های مطرح شده در متن کمک کرده است.

آن‌چه «دوروتی ادواردز» در هر پنج مجموعه داستان برای دیگران نقل می‌کند، حوادث و رخدادهای مشترکی هستند که همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در دوران کودکی اکثر کودکان با اندک تفاوت‌هایی رخ می‌دهند و در نتیجه، نکته جالب و جدیدی در بر ندارند، اما باید اقرار کرد از لحاظ برانگیختن حس نوستالژیک خوانندگان نسبت به دوران کودکی‌شان، تا حد زیادی تأثیرگذار است یا حداقل آن‌ها را در مورد ویژگی‌های حوادث این دوران، به کنج‌کاوی وا می‌دارد:

«رفتم جلو و نگاهش کردم. به صورت و لپ‌گلی کوچولویم نگاه کردم و چشم‌های کوچولویم که جمع شده بود و دهان کوچولویم که گریه امان نمی‌داد بسته شود و بعد گفتم: "گریه نکن کوچولو! گریه نکن، کوچولو!"

و می‌دانید وقتی من گفتم "گریه نکن کوچولو"، خواهر کوچولویم چه کار کرد؟ دیگر گریه نکرد. باور کنید. فوراً گریه‌اش بند آمد. به خاطر من! چون من بهش گفته بودم گریه نکن. چشم‌هایم را باز کرد و نگاه کرد و نگاه کرد و دیگر گریه نکرد. مادرم گفت: "عجب! حتماً فهمیده که تو خواهر بزرگش هستی و گریه‌اش بند آمده."

از فکر این‌که خواهر کوچولویم، به خاطر این‌که فهمیده من خواهر بزرگش هستم، گریه‌اش بند آمده، خیلی خوشحال بودم و انگشتم را گذاشتم روی دست کوچولوی خواهر کوچولویم و خواهر کوچولویم هم با انگشت‌های جمع‌شده‌اش محکم انگشتم را گرفت.» (مجموعه داستان «باز هم داستان‌هایی از خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من»، صفحه‌های ۳ و ۴)

می‌توان این داستان‌ها را نوعی ارجاع به دوران کودکی دانست و اولین کسی که در چنین رابطه‌ای به این دوران بازگشت می‌کند، خود نویسنده است؛ زیرا او با روایت کردن رخدادهای ریز و درشت این دوران و با محوریت و بهانه قرار



دادن خواهر کوچولویش، در حقیقت به گونه‌ای غیر مستقیم داستان کودکی‌های خودش را می‌نویسد. نوع رخدادها و حالات روحی و روانی خواهر کوچولویش هم در حد یک احتمال، گواه این مدعاست؛ چون هر دو جنسیت یکسانی دارند و در ضمن در هر پنج جلد، به رخدادهایی کلی و عام که برای هر کودکی رخ خواهد داد، اشاره شده و چیز خاص و متمایزی در آن‌ها نیست. این خصوصیت، نشان می‌دهد که رجوع به این مجموعه داستان‌ها، در حقیقت به گونه‌ای خواندن دفتر خاطرات دوران کودکی به شمار می‌رود.

گفتنی است که برخی حوادث داستان‌ها در مکان‌ها و زمان‌هایی رخ داده که خواهر بزرگ‌تر، یعنی نویسنده، نمی‌توانسته حضور داشته باشد. در نتیجه، آن‌ها را بر اساس ذهنیات و تخیلات خود نوشته است که این می‌تواند نشانگر میزان ذوق و سلیقه و استعداد ذهنی نویسنده باشد. اما همان‌طور که قبلاً اشاره شد، احتمال آن هم وجود دارد که «دوروتی ادواردز»، با قرینه‌سازی از زندگی دوران کودکی‌اش، به بهانه خواهر کوچولویش، در اصل داستان دوران کودکی خودش را نوشته باشد.

آن‌چه سبب جذابیت داستان‌ها شده، رویدادها و حوادث آن‌ها نیست؛ زیرا رخدادها غیر قابل پیش‌بینی و نامتعارف نیستند و جزو زندگی‌نامه دوران کودکی همه به شمار می‌روند، بلکه لحن و سبک و سیاق نویسنده در مورد چگونگی روایت این حوادث است که به گیرایی و تأثیرگذاری داستان‌های این مجموعه‌ها کمک کرده است:

«یک روز خواهر کوچولوی آتیش‌پارهام در را گرفت و رفت بالا؛ چون به نظرش جالب می‌آمد که ببیند آن طرف در چه خبر است و مردم را ببیند که دارند در خیابان رفت و آمد می‌کنند. با حواس جمع جمع مثل یک دختر خوب رفت بالا و دستگیره آهنی را گرفت و سرگرم تماشای مردم شد. اول، پُستچی از جلویش گذشت و گفت: «سلام، وروجک!» و خواهرم خنده‌اش گرفت و گفت: «سلام آقای پُستچی. امروز برای این خانه نامه دارید؟» و پُستچی گفت: «امروز را فکر نکنم، وروجک!»

خواهر کوچولویم دوباره از این که پُستچی به او گفته بود «وروجک» خنده‌اش گرفت، اما حواسش بود که دستگیره را محکم نگه دارد. بعد آقای کاکائو سوار بر دوچرخه‌اش از راه رسید و گفت: «نیفتی!» و زینگ زینگ زنگ دوچرخه‌اش را درآورد، بعد گفت: «خیلی مراقب باش!» و باز زنگ دوچرخه‌اش صدا کرد: «زینگ زینگ!» (مجموعه داستان «باز هم داستان‌هایی از خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من»، صفحه‌های ۶۶ و ۶۸)

این مجموعه داستان‌ها تصویری کلی از محیط زندگی و روابط اجتماعی افراد به دست می‌دهند که تا حد زیادی به دور از فضای صنعتی و ماشینی دوران فعلی و حداقل مربوط به چندین دهه قبل است. در ضمن، بیش از آن که زندگی یک دختر بچه در بطن شهر را نشان بدهند، زندگی در یک محدوده اجتماعی بسته در حواشی شهر را تداعی می‌کنند. خواندن این داستان‌ها توسط کودکان ملل دیگر، ذهنیت‌ها را به نقاط و وجوه مشترکی معطوف می‌سازد که بسیار تعامل‌زاست و حس همسانی و همگونگی را در آن‌ها تقویت می‌کند. همزمان نیز برخی تفاوت‌ها و ویژگی‌های خاص فرهنگی را هم نشان می‌دهد که برای خوانندگان جالب است.

ویژگی دیگر این مجموعه‌ها آن است که نویسنده، در انعکاس رخدادها و موقعیت‌ها، چندان به اغراق متوسط نمی‌شود و حوادث را تقریباً همان‌طور که رخ داده‌اند، روایت می‌کند. به علاوه، چون همه چیز به کاراکترمحوری داستان‌ها که یک دختر بچه است، ارتباط پیدا می‌کند، در پس برخی رخدادها و موقعیت‌ها، نوعی روان‌شناسی رفتاری کودکانه نیز قابل درک و ارزیابی است که به باورپذیری داستان‌ها افزوده و آن‌ها را زیباتر و خواندنی‌تر کرده است. در همه آن‌ها نوعی علاقه‌مندی و عشق به دوران کودکی وجود دارد که می‌تواند دلیل و بهانه زیبا و مناسبی برای روایت این داستان‌ها باشد.

نکاتی نیز در ترجمه این کتاب‌ها وجود دارد که یادآوری آن‌ها ممکن است مفید باشد. برخی از عناوین داستان‌ها غلط ترجمه شده. مثلاً در عنوان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من آتیش نمی‌سوزاند» که ظاهراً ترجمه‌ای



این مجموعه داستان‌ها تصویری کلی از محیط زندگی و روابط اجتماعی افراد به دست می‌دهند که تا حد زیادی به دور از فضای صنعتی و ماشینی دوران فعلی و حداقل مربوط به چندین دهه قبل است. در ضمن، بیش از آن‌که زندگی یک دختر بچه در بطن شهر را نشان بدهند، زندگی در یک محدوده اجتماعی بسته در حواشی شهر را تداعی می‌کنند

برای "When my naughty little sister was good" است، عبارت «آتیش نمی‌سوزاند»، دقیقاً معادل اصطلاح رایج‌تر و معمول‌تری مثل «آتیش به پا نمی‌کرد» است. حتی می‌توان برای عبارت فوق، اصطلاح «دسته گل به آب نمی‌داد» را پیشنهاد کرد. در حال حاضر، عبارت «آتیش نمی‌سوزاند» در عنوان یکی از کتاب‌ها، دور از ذهن و حتی کاملاً بی‌معناست؛ زیرا آتش خودش می‌سوزد و چه‌طور می‌شود آن را سوزاند؟! و البته نکته مهم‌تری هم وجود دارد و آن این است که اساساً ترجمه عنوان این کتاب، عبارت است از «وقتی خواهر کوچولوی شیطان من دختر خوبی بود»، نه «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من آتیش نمی‌سوزاند». حرف اضافه «از» در عنوان مجموعه داستان «باز هم داستان‌هایی از خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من» نیز غلط به کار برده شده است؛ چون «از» در این عنوان به معنی «درباره» نیست، بلکه فقط داستان‌ها را از لحاظ مالکیت و فاعلیت گفتاری، به خواهر کوچولو منتسب می‌کند. در حالی که واقعیت چیز دیگری است؛ یعنی خواهر کوچولو گوینده داستان‌ها نیست، بلکه داستان‌ها درباره او هستند و این از عنوان انگلیسی کتاب هم پیداست: "More naughty little sister stories". بنابراین، باید این عنوان چنین ترجمه می‌شد: «داستان‌های دیگری درباره خواهر کوچولوی شیطان من».

عنوان انگلیسی جلد دیگری از این مجموعه پنج جلدی عبارت است از: "My naughty little sister's friends" که ترجمه صحیح آن «دوستان خواهر کوچولوی شیطان من» است، اما مترجم، عنوان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من و دوستانش» را برگزیده که گرچه زیباست، با محور قرار دادن «خواهر کوچولو» در این عنوان، دوستان او کم‌رنگ نشان داده شده‌اند.

باید یادآور شد که در هر کدام از این عناوین، می‌توان به جای «شیطان»، از «آتیش‌پاره» هم استفاده کرد و در این مورد نکته غلط یا ابهام‌آمیزی وجود ندارد. گاهی جملات بی‌معنای انگشت‌شماری هم در متن داستان‌ها دیده می‌شود؛ مثلاً «رنگش خیلی جیغ است» (مجموعه داستان «وقتی خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من آتیش نمی‌سوزاند»، صفحه ۵۴) یا در عبارت «وقتی دختر کوچکی بودم و خواهر کوچولوی آتیش‌پاره‌ام دختر کوچک‌تری بود». جمله «دختر کوچک‌تری بود» زائد است؛ زیرا قبلاً به کوچولو بودن خواهر اشاره شده است (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من»، صفحه ۲۹). به علاوه، معنی و حتی درست بودن ساختار ترکیبی و نحوی پاره‌ای از جملات، فقط با ذهنیت و لحن و شیوه خوانش خود مترجم قابل فهم است و این متن را تا حدی الکن جلوه می‌دهد.

در هر کدام از مجموعه داستان‌ها، گاهی با جملات طولانی دو یا چند سطر روی روبرو می‌شویم که دقیقاً مغایر با کوتاه بودن و ساختار ترکیبی و نحوی جملات زبان گروه سنی خوانندگان این داستان‌هاست:

«خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من به خاطر این که نمی‌توانست از خانه بیرون برود و زیر باران بازی کند، آن قدر عصبانی بود که با قیچی نخ بسته را بُرید.» (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من»، صفحه ۴۷)

«وقتی مادرمان داشت لباس گرم خواهرم را تنش می‌کرد و شال پشمی قرمز را دور گردنش گره می‌زد، خانمی جلوی درِ خانه‌مان آمد و...» (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من و هری شیپونه»، صفحه ۳۲)

«اما خواهرم که قول داده بود وقتی خانم کاکائو می‌خواهد موهایش را فر بزند، دختر آتیش‌پاره‌ای نباشد و می‌دانست که مادرم منتظر است که او شیطان کند و من هم منتظر هستم که او شیطان کند، با این که از بستن موهایش با تکه‌های پارچه هیچ خوشش نیامده بود، مثل دسته گل نشست سر جایش و جیکش هم در نیامد.» (مجموعه داستان «خواهر کوچولوی من و دوستانش»، صفحه ۹۱)

«حتی وقتی خاله جان‌مان لباس خواب کوچولویش را برداشت و تا کرد و آن را توی صندوق خوشگله سبزرنگ گذاشت و صندوق سبز را هم روی روتختی زرد براق، هنوز خواهرم ذوق‌زده بود.» (مجموعه داستان «باز هم داستان‌هایی از خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من»، صفحه ۲۶)

«درست موقعی که دیگر داشتند به این نتیجه می‌رسیدند که باید تمام شب را در آن جزیره بمانند، دیدند که پیرمرد با کلاه ملوانی‌اش دارد نزدیک قایق می‌شود.» (مجموعه داستان «وقتی خواهر کوچولوی آتیش‌پاره من آتیش نمی‌سوزاند»، صفحه ۵۹)

این شیوه بیان و نثر، به زبان نوجوانان بالای چهارده سال و حتی جوانان نزدیک است. مشخص هم نیست که آیا این مربوط به متون اصلی داستان‌ها و یا ناشی از بی‌توجهی مترجم است. در هر حال، اگر به خود متون اصلی هم مربوط باشد، باز مترجم می‌توانست با تقطیع جملات طولانی، نثر و زبان داستان‌ها را ساده کند. در حال حاضر، اول باید والدین یا خواهران و برادران بزرگسال کودک این داستان‌ها را بخوانند و بعد برای کودکان تعریف کنند؛ زیرا استفاده از این جملات بلند، با «تراز فرهنگی» کودکان جامعه ما همخوانی و هماهنگی ندارد.